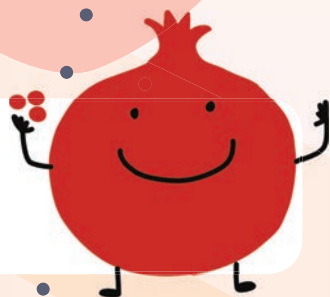
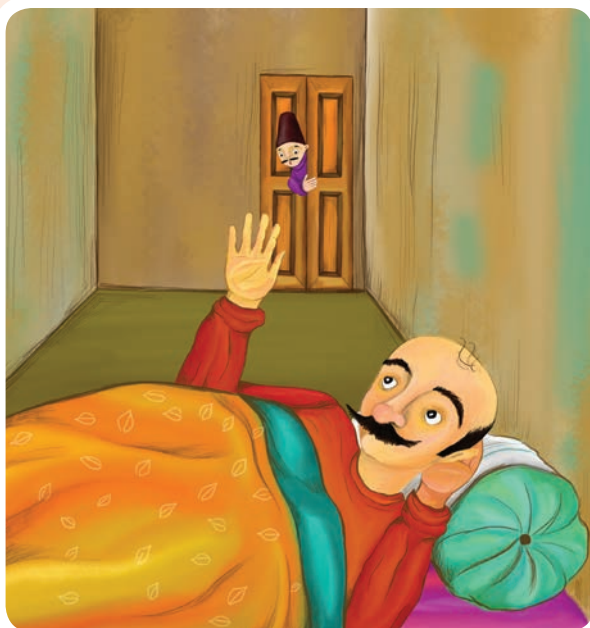


این هفته هم چند حکایت جالب و خواندنی از کتاب «رساله دلگشا»ی عیید زاکانی برای تان انتخاب و به زبان ساده بازنویسی کرده‌ایم تا در شب یلدا در کنار خانواده بخوانید و لذت ببرید.



بیمار حاضر جواب

مرد رفت به ملاقات بیماری و زمان زیادی پیش او ماند. مریض که دلش می‌خواست مهمان زودتر برود، گفت: «آن قدر در این مدت بیماری به عیادتم آمده‌اند که خسته شده‌ام». مرد گفت: «می‌خواهی در را ببندم؟»، مریض جواب داد: «بله ولی از بیرون!»



اسب برنده

چند نفر در حال تماشای مسابقه اسب دوانی بودند. یکی از اسب‌ها از بقیه پیش افتاد و یکی از تماشاچی‌ها از خوشحالی فریاد زد. کسی که کنارش نشسته بود، از او پرسید: «اسب برنده، مال شماست؟»، مرد جواب داد: «نه، افسارش مال من است».

